

یک)

انقلاب اسلامی، خود لحظه تجدید و بازیابی انسجام اجتماعی در سایه حل و فصل بحران هویت در ایران است. بحرانی که با مواجهه ایرانیان با تمدن غرب مدرن در عهد قاجار به تدریج در تاروپود و ذهن و زبان و جهان ایرانی رسوخ کرده بود. جامعه‌شناسان ایرانی غالباً بدون در نظر گرفتن حقیقت ژرف و فراگیر انقلاب اسلامی، روایت بحران هویت ایرانیان را به نحو یکدست و یکنواخت و بدون رهیابی به نقطه امید به رهایی روایت می‌کنند. حال آنکه واقعه انقلاب اسلامی به لحاظ جامعه‌شناختی ممکن نمی‌بود مگر آنکه بحران هویت و ازهم‌گسیختگی ذهنی و عینی جامعه ایرانی دست‌کم به نقطه حل و فصل نزدیک شده باشد؛ چراکه وقوع انقلاب به خودی خود در هر جامعه‌ای مستلزم بالاترین و عمیق‌ترین درجه هم‌بستگی اجتماعی میان مردم یک سرزمین یا یک واحد ملی است. حال اگر گستره بی‌نظیر انقلاب اسلامی ایران را در نظر بگیریم، که به شهادت اندیشمندان بزرگی چون فوکو با هیچ‌یک از انقلابات عصر مدرن قیاس‌پذیر نیست، این واقعیت بیشتر خود را نمایان می‌کند.

روشنفکران ایرانی و جامعه‌شناسان وطنی غالباً این واقعه عظیم را در معادلات و ملاحظات و آرای خود لحاظ نمی‌کنند و به شکلی یکنواخت بحران هویت ملی و انسجام اجتماعی در ایران معاصر را در باب شرایط پیش و پس از انقلاب روایت می‌کنند. پس باید دانست که انقلاب اسلامی نقطه بازیابی افق تازه برای تجدید حیات جامعه ایرانی و بازسازی انسجام اجتماعی و نظم هنجاری در ایران معاصر است.

دو)

مسئله‌ای که امروز پیش روی ماست، سست شدن پایه‌های نظامی است که از پس تحول انقلاب به وجود آمده بود. بحران انسجام اجتماعی و هویت ملی امروزه بیشتر محصول تزلزل در ارکان و بنیان‌های ذهنی، عینی و وجودی طرح انقلاب اسلامی برای تعریف و تقویم «ملت ایران» و دولت آن است. این صورت مسئله در عین آنکه چشم بر بحران نمی‌بندد، نحوه طرح آن را متفاوت از شیوه و روش روشنفکران و جامعه‌شناسان استعمارزده متعارف قلمداد می‌کند. تفاوت مهم در اینجا آن است که در نظر ما حل و فصل بحران در گرو رجوع به لحظه انقلاب و میثاق و قرار ملی محکمی است که در آن لحظه ممکن شد.

سه)

در افقی فراملی نیز می‌توان وضعیت را بازشناسی کرد: در اینجا نیز به اختصار بیان می‌گردد که برخلاف نظر روشنفکران غرب‌گرا، مسئله جامعه ایرانی صرفاً دستیابی به امر ملی نیست؛ بلکه حفظ و مراقبت آن از گزند مخاطرات است. گرچه ما این